Archive of SID

نشریّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
دورهٔجدید،شمارهٔ ۲۰(پیاپی۱۷)زمستان۸۵

معمای فارماکان در ادبیات رنسانس [*](علمی – پژوهشی)

سید علی اکبر میر مهدی حسینی

مربی گروه زبانهای خارجی دانشگاه شهید باهنرکرمان

چکیده

مقالهٔ حاضر بر پایهٔ این‌سخن شکل گرفته که یکی ازمعانی مهم و مورد تأکیدآثار برجسته رنسانس شامل شکسپیر،مارلو،میلتون وسروانتس، معمای «فارماکان» یا معمایی است که در هستی، نیستی و درنیستی ، هستی را جستجو می کند. این مقاله به دو مطلب دراین باره می پردازد:مطلب نخست آنکه ، معمای فارماکان اساساً چیست وسابقهٔ آن درمتون فلسفی والهیات مسیحی چگونه است . دیگر اینکه چگونه این معما در آثار مشهور رنسانس (هملت،دکترفاستوس ، بهشت گمشده و دون کیشوت) بازتاب یافته است.

واژگان کلیدی: فارماکان ، پارادوکس ، شکسپیر ، معما ، بهشت گمشده ، افلاطون.

---

[*] تاریخ دریافت مقاله : ۸۳/۱۱/۳ تاریخ پذیرش نهایی مقاله:۸۴/۱۲/۲۳

www.SID.ir

Archive of SID

مقدمه

با نگاهی به سنت نقد ادبی، به آسانی مشاهده می شود که آثار و کتابهای پدید آمده در رنسانس، به صورتهای مختلف مورد بحث و تفسیر قرار گرفته اند. برای مثال نویسندگان و منتقدان بسیاری مانند ساموئل جانسون شاعر و منتقد قرن هجدهم، نمایشنامه معروف شکسپیر هملت را ستوده وآن را به عنوان نوشته ای که بیانگر دیدگاههای اومانیستی و انسان مدارانه و جهانی است ارزشیابی می کنند. (جانسون،۴۳) .از طرف دیگر برخی مانند تی اس الیوت شاعر قرن بیستم این اثر را به عنوان یک شکست ادبی تلقی می نمایند (الیوت،۸۷). یا نقدهای متفاوتی راجع به دون کیشوت و سروانتس می توان یافت. در حالی که از دون کیشوت اغلب به عنوان داستانی طنز آمیز که قهرمانانش گویی قادر به درک تغییرات پدید آمده در زمانشان نمی باشند یاد می شود. در سه دهه قبل فیلم انسان مانش به نمایش در آمد که بر شباهت میان شخصیّت دون کیشوت و تصویری که از شخصیّت مسیح در اذهان وجود دارد تمرکز داشت. بعضی از آثار برجسته رنسانس که به نظر می رسد کمتر به آن پرداخته شده مربوط به مفاهیم و معانی کهن از جمله به پارادوکس فارماکان یا معمای مرگ زندگی بخش و هستی نیستی آور می باشد. هدف مقاله حاضر توصیف شرایط این وابستگی درسه مرحله است: در مرحله اول و دوم به این پرسش پاسخ می دهد که آیا زمینه های عامل عاقل و توجه به این پارادوکس یا متناقض نما چه چیزهایی بوده اند. در مرحله سوم مقاله می کوشد نقش بسیار مهم این پارادوکس را در متون مشهور رنسانس شامل **دون کیشوت** نوشته میگول دو سروانتس، **هملت** اثر ویلیام شکسپیر، **دکتر فاستوس** نوشته کریستوفر مارلو و **بهشت گمشده** سروده جان میلتون تشریح نماید

www.SID.ir

Archive of SID

بحث

اگرچه قرن شانزدهم اغلب به عنوان قرن انقلابها و آغاز دوره مدرن و زمان برهم خوردن نظم اجتماعی و سیاسی و قیام لوتر و کشف دنیای جدید تصویر می شود با وجود این فضایی که نویسندگان و شاعران برجسته رنسانس در آن تنفس می کردند یقیناً هنوز از ارزشها و اندیشه های فلسفی قرون وسطی بخصوص تفکر افلاطون و ارسطو که با الهیات مسیحی آمیزش داشت یکسر تهی نشده بود(توماس مور). از این رو هر چند این نویسندگان و شاعران در بازگشت به آثار فلسفی و ادبی کلاسیک اندیشه ها و نکات تازه فراوانی یافتند ولی با چالشها یی نیز روبروشدند. در صدر این چالشها رشد فلسفه ماکیاولی و خطر به حاشیه رانده شدن ارزشهای اخلاقی و نوع دوستانه و تعالی گرایانه قرار داشت که مأخوذ از فلسفه و دین بود و بدواً به شوالیه گری امکان بروز و ظهور داد. نتیجه تلاش و چاره جویی اینان البته طرحی نو بود ولی از یک کشف و راهکار و صنعت ادبی کهن یعنی پارادوکس مرگ و زندگی سرچشمه می گرفت که سابقه اش به فیلسوف الهی مسیحی آگوستین و قبل از او به افلاطون می رسید.

در قرن پانزدهم چهره اروپا و انگلیس کمابیش مانند تصویری است که در داستانهای کانتربری نوشته جفری چاسر آمده است. در این تصویر کشیش ها و سلسله مراتب آنان را می یابیم و اصناف و بازرگانان را مشاهده می نماییم و مهمتراز آن حضور یک شوالیه و یک "پاردونر" است که علاوه بر برخوردار بودن از جذابیت های ادبی بیانگر حقایق چندی راجع به غنای اندیشه فلسفی دینی در قرون وسطی است. شوالیه کتاب چاسر و به طور کلی هر شوالیه ای تجسم یک مسیحی مؤمن و فردی شریف و دارای اخلاق است (ماسکوتین،۱۸۲). در اصل،

www.SID.ir

Archive of SID

کلیسا از ابتدا نوعی مشابهت و یا حتی انطباق و یکسانی میان بنیادهای دینی و مبانی فلسفی مشاهده می نمود. برای مثال تفکر الهی آگوستین که در کتاب شهر خدا انعکاس یافته یادآور دیدگاههای فیلسوف رومی‌پلوتونس‌وسپس افلاطون و متفکران قبل از او تا فیثاغورث است (او دانیل). اگر در اندیشه افلاطون عشق به خیر و خوبی را به عشق به خدا تبدیل نماییم، بی شک در آغاز راهی قـــــرار می گیریم که به وسیله آگوستین توصیه می شود. انسان ها از منظر آگوستین به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی که در شهر خدا قرار دارند و آنها که در شهر انسان به سر می برند و همزاد و هم آیین قابیل می باشند. اما برای همه امکان پذیر است که با کنار نهادن عشق به دنیا و قدم نهادن در راه عشق به خدا و پیروی مسیح در زمره شهروندان شهر خدا در آیند. شوالیه نمونه اعلای این رهروان است. او در دل به مریم مقدس که تبلور صلاح و پاکی است عشق می ورزد و تقید به اخلاق شامل عفاف، شجاعت و عدالت شعار و دثار او می باشد. هرچند رفتار پاردونر در کتاب چاسر نه نشانگر عشق او به خدا است و نه از علاقه او به اخلاق فلسفی حکایت می کند با این حال موعظه او یا بهتر بگوییم، سخنان عمیق و پر مغز و داستان زیبایی که از بر می خواند تأکید دوباره ای بر تضاد و تمایز بین شهر خدا و شهر قابیل است و بر پیوند میان سنت فلسفی نشأت یافته از افلاطون و الهیات مسیحی تأکید دارد.

در قرن شانزدهم این پیوند بین سنت فلسفی و دینی به قوت خود باقـــی می ماند و اندیشه مبتنی بر آن کماکان اذهان را به خود مشغول می دارد هر چند از شوالیه های سوار بر اسب که در همه جا به دنبال حقیقت می گردند و پاردونرها و یا شخصیّتهای مطرح شده به وسیله چاسر دیگر خبری نیست. در این قرن از یک طرف رویدادهای سیاسی، مناقشات دینی و روابط اجتماعی و اقتصادی به گونه

www.SID.ir

Archive of SID

ای پیش رفتند که از نفوذ کلیسا به میزان زیادی کاسته گردید و از طرف دیگر علاقه به خواندن متون باستانی لاتین و یونانی بسیار گسترش پیدا کرد. در انگلیس آراسموس و دیگران اقدام به تأسیس مدارس لاتین و یونانی نمودند. گفته می شود که شکسپیر به یکی از این مدرسه ها رفت. از این طریق ابعاد دیگری از فلسفه و ادبیات باستانی مورد توجه محافل اندیشمندان اروپای قرن شانزدهم قرار گرفتند. بعد ادبی در سرودن شعر به تقلید از شاعران رومی و یونانی جلوه کرد. شکسپیر و اسپنسر اشعار مشهوری ساختند و شکسپیر درام های زیادی نوشت. بعد فلسفی در رواج نوعی سکولاریزم و احیاء اندیشه های فیلسوفان، سیاستمداران و حقوقدانان رومی تبلور یافت. مهمترین اندیشمند این موج نیکلا ماکیاولی با زبانی ساده و استدلالی بسیار قوی تعریف متفاوتی از قدرت سیاسی ارایه نمود و حقیقت و واقعگرایی سنت فلسفی دینی راجع به سیاست و اخلاق و به علاوه تقدس حکومت و شوالیه گری به عنوان بازوی آن را به سخره گرفت. نباید از یاد برد که نقد ماکیاولی به صورتی مستقیم سنت فلسفی دینی را هدف قرار نمی دهد اما نتایجی که از کتابش« فرمانروا »بدست می آید نفی این سنت را به دنبال دارد.

بدین ترتیب، باز گردیم به عبارت نخستین که اندیشمندان و نویسندگان رنسانس اشتیاق زیادی نشان دادند که گوشه ها و جنبه های ناشناخته جهان باستان را کشف نمایند ولی خیلی زود خود را با معضلات و تضادهایی مواجه دیدند که باید از میان بر می داشتند چون در غیر این صورت بسیاری از نظامهای فکری و ارزشی شان فرو می ریخت و تردید و تزلزل وجودشان را فرا می گرفت. ارزش شکنان، اندیشمندان رادیکال ومخالفان بحث خود رابا پرسش سادهٔ «انسان چیست» و «چه ظرفیتهایی دارد» آغاز می کردند و پاسخ هایی را که قرنها مورد توجه فلاسفه بوده و هم در مرکز سنت فلسفی دینی قرار دارند به چالش می گرفتند.

www.SID.ir

Archive of SID

برای مثال ماکیاولی ضمن نفی اندیشه کسانی که بر فطرت پاک انسان اصـــرار می ورزیدند استدلال می نماید که انسان ذاتاً شرور، حریص و زشتخو است (ماکیاولی، ۸) شاید بسیاری با آگاه شدن از سخنان ماکیاولی و مثالهای او که به نظر انکارناپذیر می رسند به یأس و نومیدی گرایش پیدا کنند یا تسلیم نظر او شوند ولی اومانیستهایی مانند شکسپیر و مارلو و سروانتس کوشیدند تا به کمک یک پارادوکس کهن که ریشه در سنت فلسفی دینی دارد نشان دهند که انسان قادر است تا تعالی پیدا کند و از شر و بدی در امان بماند. بدین ترتیب مشاهده می کنیم اومانیسم این نویسندگان احیاء بهترین اندیشه های متعلق به سنت فلسفی دینی شامل اخلاق و شوالیه گری را نیز در بر دارد. در حقیقت ،اومانیسم این دوره را می توان به تلاش یک نهضت فکری تعبیر نمود که با بازگشت به سرچشمه های خود با انحراف‌وتزلزل راه‌یافته به‌آن‌نبردمی‌کندوبدین سان برحقانیّت‌خودپای می فشارد.

سابقه استفاده از پارادوکس مرگ و زندگی به متون افلاطون و تعریف او از فلسفه باز می گردد. او بر کلمه فارماکان به معنی شوکران یا ماده ای که هم زهر و هم پادزهر است تأکید می کند و فلسفه و عشق به حقیقت را به آن تشبیه می نماید (افلاطون، ۹۸). در پاسخ به این سئوال که فلسفه چگونه هم زهر وهم پادزهر است، افلاطون سقراط را مثال می زند که با نوشیدن فارماکان از این جهان برفت ولی همزمان خود را جاودانه ساخت یعنی سقراط با نفی دروغ و باطل، از یک طرف، و پافشاری و پایدار ماندن بر حق و حقیقت، از طرف دیگر، که به مرگ او منجر گردید، روح انسانی خود را از خطر نابودی و اضمحلال نجات داد، جسم او تباه شد ولی اندیشه وحقیقت خواهی او ادامه یافت. به‌سخن دیگر، سقراط با نوشیدن فارماکان به مرگ هستی بخش امکان داد تا تحقق پیدا کند. در وهله بعد پارادوکس را در سرگذشت مسیح و از جمله در روایت آگوستین و توصیف او از

www.SID.ir

Archive of SID

این سرگذشت می یابیم. مسیح، تبلور انسان و انسانیت با شهادتش برفراز صلیب ابدیت انسان و خدا گونه شدن او را رقم زد. در نوشته جفری چاسر و موعظه پاردونر، پارادوکس فارماکان جذاب ترین جنبه اثر را تشکیل می دهد. سه جوان شرور به وسیله چیزی که نوید زندگی می دهد نابود می شوند.

چنانچه اشاره شد، نویسندگان و شاعران رنسانس تحت تأثیر دو عامل و به عنوان واکنشی در برابر یک عامل سوم طرحهای داستانی خود مبتنی بر پارادوکس مرگ و زندگی را به وجود آوردند. دو عامل تأثیر گذار (۱) تفکر دینی-فلسفی متعلق به قرون وسطی شامل الهیات آگوستین (قرن هفتم میلادی) و(۲) اومانیسم قرن شانزدهم؛ و عامل واکنش برانگیز عمدتاً دیدگاههای نیکلو ماکیاولی متفکر اهل ایتالیا (۱۴۶۹-۱۵۲۷) را در بر می گیرد.

تفکر دینی-فلسفی در قرون وسطی که دامته تأثیرگذاری آن تا رنسانس وپس از آن حتی تا عصر حاضر کشیده می شود، پارادوکس مرگ و زندگی را در درجه نخست از کتاب مقدس و داستان آفرینش استخراج نمود. برای مثال، آگوستین از قابیل که یک قاتل و نسل کش است، به عنوان بنیادگذار شهر دنیا یاد می کند. شهر دنیا و شهر رم به عنوان نمونه ای از شهر دنیا خود برانداز و نابودسازنده خویش می باشند مثل قابیل که با نابودساختن نسل خود عملاً زمینه نابودی خویش را فراهم می نماید؛ یعنی شهر دنیا بر ناپاکی و شر و ظلم و بی عدالتی بنا شده که با خود مرگ و نیستی را به همراه می آورد. بر عکس، شهروند شهر خدا مسیح است که با نفی ظلم و پلیدی و رهایی از تن مادی جاودانه شد. شهر دنیا با تمامی آثار و مظاهر زندگی در آن زنده نیست زیرا تباه پذیری و فساد از ذات آن بر می خیزد؛ بر عکس، فرد با انتخاب شهر خدا و پشت کردن به خواستها و تمنیات جسم از خطر زوال ابدی نجات پیدا می کند (آگوستین، دفتر

www.SID.ir

Archive of SID

اول) . این چهارچوبه تشکیل پارادوکس مرگ و زندگی را فراهم می آورد و پیروی از مسیح (مانند فارماکان افلاطون) به مثابه کلید ورود به شهر خدا و جاوید ماندن در آن می باشد.

تفکر دینی-فلسفی ضمناً عشق به خیر و خوبی را که در جوهر تعلیمات مسیح قرار دارد و عنصر فضیلت خواهی را که عمدتاً از تفکرات افلاطون سرچشمه می گیرد به هم می آمیزد. بازتاب این ترکیب را بدواً در نوشته های آگوستین مشاهده می کنیم (آگوستین، دفتر اول). در وهله بعد ترکیب دو عنصردر رمانسها (romance) یا داستانهایی که اعمال شوالیه ها و شوالیه گری را توصیف می نمایند انعکاس یافته است. یک شوالیه قدم در راه عشق می گذارد و از هیچ کوشش و جانفشانی ای برای به دست آوردن جاودانگی و "جام مقدس" که محتوای آن تصور می شد خون مسیح است فروگذار نمی کند. جام مقدس نقشی شبیه به نقش جام فارماکان که سقراط از آن نوشید دارد و نماد عشق به خیر و پاکی مطلق می باشد. در اینجا باز با شرایطی مواجهیم که به تشکیل پارادوکس مرگ و زندگی منجر می شوند، بدین صورت که هدف شوالیه پیروزی بر مرگ است که آن را جز از طریق مردن کسب نخواهد کرد. نوشیدن از جام مقدس یعنی نابود ساختن نفس اماره و رها شدن از بند تمنای جسم و همزمان پیروی از مسیح و راه و روش او که در داستان مصلوب شدنش تبلور پیدا می کند.

جریان دیگری که به نحوی بر پارادوکس مرگ و زندگی تمرکز دارد اومانیسم است. به طور کلی موج اومانیستی در قرن شانزدهم با خواندن و آموزش زبانهای کلاسیک وآثار نوشته شده به این زبانها همراه می باشد.برای مثال آراسموس چهره معروف اومانیسم در انگلستان اقدام به تأسیس مرکزی برای آموزش زبانهای کلاسیک نمود و مدرارس گرامر که گفته می شود شکسپیر در

www.SID.ir

Archive of SID

یکی از آنها درس خواند به تقلید از الگوی آراسموس به وجود آمدند. بنابراین از طریق اومانیستها و علاقه مندان به آموزش زبانهای کلاسیک، بسیاری با ادبیات، علوم، تاریخ، داستانها و دیگر معارف یونانی و رومی آشنائی پیدا کردند. از جمله این داستانها، داستان مجسمه سازی به نام پیگمالیون است که با هنرش به مجسمه بی جان زنی جان می بخشد. این داستان که پارادوکس مرگ و زندگی را بازتاب می دهد به نظر می رسد بر شعر رنسانس بخصوص شعر شکسپیر تاثیر زیادی گذاشته است. برای مثال در اشعار متعددی شکسپیر لبه تیز حمله اش را متوجه زمان می سازد؛ در سونت ۱۹ انتقاد از زمان به این خاطر است که بر چهره دلداده او چین و چروک ایجاد می کند ولی سپس برگشته به زمان می گوید هر چه در توان داری انجام بده، باکی نیست چرا که او به کمک شعرش زیبائی دلداده اش را جاودان خواهد ساخت(شکسپیر، ق ۱۹). شعر او مانند هنر پیگمالیون از جسم بی جان و نیستی، زندگی و هستی می آفریند.

علاوه بر این دو عامل تأثیرگذار، نظرات ماکیاولی و خطراتی که به آنها نسبت داده می شد به نظر می رسد با اعتراض و عکس العمل شاعران و نویسندگان مواجه گردید هرچند معترضین ظاهراً هیچگاه با صراحت به انتقاد نپرداختند. در حقیقت ،علاقه به طرحهای داستانی بازتاب دهنده پارادوکس مرگ و زندگی افزایش یافت. ماکیاولی عقیده داشت بشر ذاتاً بد و شریر است و او ضمن مطالعه دقیق تاریخ جهان و بخصوص تاریخ ایتالیا به این نتیجه رسیده که سخن فیلسوفان راجع به سیاست و خوشبختی انسان یکسر پوچ و بی ارزش می باشد. ماکیاولی با زبانی ساده و همه فهم نشان می داد چگونه ایده آلهای مربوط به حکومت، اخلاق و مراودات انسانی که به وسیله فلسفه و شوالیه گری مورد تأکید قرار می گیرند بی ارتباط به واقعیت قدرت سیاسی می باشند (ماکیاولی،۲۰-۳). پیداست در برابر این

www.SID.ir

Archive of SID

اندیشهٔ به شدت متفاوت که تمامی ارزشهای فرهنگی و تاریخی و معارف انسانی یونان ، رم و مسیحیت را به مبارزه می طلبید، رنسانس که خود در صدد احیأ آن ارزشها و معارف بود یقیناً نمی توانست بی تفاوت بماند.

در آثار ادبی رنسانس این پارادوکس در ابعاد وسیعی انعکاس پیـــــدا می کند و ما نقش محوری آن را در درجه اول در **دون کیشوت** مشاهده می کنیم. در این اثر قهرمان داستان با شور و اشتیاق فراوان که به وجود جنون در او نسبت داده می شود به کسوت یک شوالیه سرگردان در می آید و شوالیه گری آغاز می کند ولی در نهایت ناگزیر می گردد تبعات اندیشه و مشی خودبرانداز خویش را بپذیرد. کاراسکو شخصیت دیگر کتاب پیش از آخرین نبرد خود با دون کیشوت با او شرطی را در میان می گذارد که شوالیه اگر شکست بخورد باید به اطاعت از شوالیه پیروز تن دهد و در پایان وقتی که پیروز می شود به او دستور می دهد دست از شوالیه گری بردارد و به خانه اش باز گردد و دون کیشوت چون شوالیه است باید به عهدش وفا کند یعنی عملاً حقیقت طلبی را به کنار بگذارد. شوالیه در خانه اش پس از این که از بند جنون می رهد چشم از جهان فرو می بندد.

این طرح داستانی زمینه تشکیل یک پارادوکس یا تضاد قابل حل را فراهم می آورد: از یک طرف دون کیشوت بر اثر جنون مانند یک قهرمان رفتار می کند و شهرت حقیقت جویی و حق طلبی و سعه صدر و بلندنظری و شجاعت او در سرتاسر مانش پراکنده شده، و او سعادت و جاودانگی خود را در این جستجو می کند که عشق و علاقه اش به راستی و نیکی ادامه پیدا کند و به توقف ناگهانی اقداماتش که درچهارچوبه فضیلت خواهی صورت می پذیرند به عنوان یک "سقوط" (downfall) می نگرد. دون کیشوت ضمن صحبت با سانچو از این

www.SID.ir

Archive of SID

کلمه برای توصیف شکست خود در برابر کاراسکو استفاده می نماید که به فرو افتادن از یک مرحله معنوی و جاودانه ساز به یک مرحله مادی و شقاوت زا (مانند سقوط آدم از بهشت) اشاره دارد. از طرف دیگر، کاراسکو و خویشان و دوستان دون کیشوت تلاش می کنند به هرطریق ممکن او را یاری نمایندتا بحران را پشت سر بگذارد و به زندگی گذشته اش به عنوان یک مرد معمولی باز گردد. آنها نگرانند که او راه و رسمهای زندگی عادی را ترک گفته و آبروی آنان را می برد و برای خود خطر و درد سر ایجاد می کند و لذا از زاویه نگاهشان جنون عجیب دون کیشوت هستی او را به عنوان کویکسانو (اسم حقیقی دون کیشوت) نجیب زاده مانش تهدید می نماید، یعنی جنون شوالیه گری یا عشق بی حد به راستی و نیکی هویت دون کیشوت را به عنوان یک شوالیه تعیین می کند و همزمان این عشق مساوی با مرگ و از میان رفتن او به عنوان کویکسانو (اسم حقیقی دون کیشوت) می باشد. در راستای تأکید گذاردن بر این معنی است که در داستان می خوانیم دون کیشوت با باز گشت به خانه و پس از این که کشیش و دیگران مطمئن می شوند او بطور کامل از جنونش شفا یافته، جان می دهد یعنی شفای دون کیشوت به جای زندگی مرگ او را از پی می آورد. بدین ترتیب جنون دون کیشوت عیناً مثل فارماکان افلاطون به عنوان هم زهر و هم پادزهر عمل می کند، یعنی سبب می شود کویکسانو نجیب زاده معمولی مانش از قالب مادی خود خارج شود، یعنی از تن مادی خود بمیرد، ولی همزمان این قابلیت را به او می دهد که به قالب دون کیشوت درآید و ماندگار گردد.

در مرحله بعد پارادوکس مرگ و زندگی به وسیله **هملت** بازتاب داده می شود. هملت شاهزاده دانمارکی از راز هولناکی آگاه می گردد: پدرش به وسیله عمو و با همدستی مادرش به قتل رسیده و شخصی که هم اینک پادشاه است قاتل

www.SID.ir

Archive of SID

پدر اوست. مانند طرح **دون کیشوت** ، این طرح شرایط تشکیل یک پارادوکس را به وجود می آورد: هملت به عنوان فردی که از قتل پدرش باخبر گردیده و قاتل را می شناسد، باید انتقام بگیرد ولی هر اقدام او با خطر از دست دادن جانش همراه است. انتخاب بسیار مشکل هملت بین "بودن ونبودن" از اینجا آغاز می شود. از یک سو آگاهی بر دوش او بار مسؤولیتی را می گذارد که باید شریر و بدکار را کیفر دهد تا نیکی و راستی اعاده شوند. از سوی دیگر زنده بودن و زیستن در جهان تجربه ای نیست که فرد بخواهد یا بتواند به راحتی از آن چشم بپوشد هرچند این تجربه ممکن است حتی با احساس ذلت و خواری در او تؤام باشد. در هر صورت هملت تضاد را با "نبودن" حل می نماید یعنی تن به جنگ می دهد و قاتل پدرش را می کشد و سپس خود نیز کشته می شود، زیرا مانند دون کیشوت که با خارج شدن از قالب کویکسانو دیگر به آن باز نگشت یا اگر باز گشت فوراً مرد، این شاهزاده قادر به اعاده شرایط قبل از انتخاب خود نیست. عنصر پارادوکس ساز در داستان هملت آگاهی اوست که عمل و تأثیری شبیه به عمل و تأثیر فارماکان افلاطون دارد، یعنی از یک طرف سبب می شود هملت دیگر در جهان نباشد و از طرف دیگر خاطره او، روح او، فضیلت خواهی و تعالی طلبی و سرانجام ایده آل او تحت نام او تا ابد باقی بماند.

پارادوکس مرگ و زندگی بعلاوه در اثر کریستوفر مارلو **دکتر فاستوس** دارای نقشی اساسی است. شخصیت اول اثر دکتر فاستوس روحش را در ازای کسب قدرت به شیطان می فروشد و در پایان مقاومت شدید او را در برابر فرستاده شدنش به جهنم شاهدیم. در اینجا باز چهارچوبه ای را مشاهده می کنیم که موجد یک پارادوکس یا تضاد قابل حل است: چون فاستوس قدرت یا بودن در این جهان را انتخاب می نماید لذا او خواهد مرد. آگاهی فاستوس در

www.SID.ir

Archive of SID

آخر کار شبیه به آگاهی هملت و آگاهی دون کیشوت است یعنی درک ابعاد فاجعه بار مرگ و نیستی مقدمتاً زمینه آرمان گرایی و تعالی خواهی و رشد معنویت در انسان را فراهم می آورد، اما برای فاستوس دیگر فرصتی برای جاودانه شدن باقی نمانده است. **دکتر فاستوس** در مقایسه با **دون کیشوت** و **هملت** بر پایه ساختاری وارونه طراحی شده یعنی شخصیت اول داستان تسلیم خواهش های جسم می شود و با انتخاب قدرت به عنوان تبلور علائق مادی و نفسانی عشق به فضیلت خواهی و جاودانگی یا آن طور که در داستان سقراط آمده، عشق به حقیقت را انکـــــار می نماید. اگر هملت برای مثال تن به جنگ نمی داد آنگاه سرنوشتی مثل سرنوشت فاستوس پیدا می کرد. در مجموع **فاستوس** مانند **دون کیشوت** و **هملت** تأکید دارد مرگ، بودن و همزمان نبودن را تولید می کند چنانکه زندگی بر همین منوال هستی و نیستی را به وجود می آورد و آگاهی از این مطلب می تواند زمینه ساز ارتقاء جایگاه انسانی انسان گردد.

و سرانجام **بهشت گمشده** سروده جان میلتون آخرین شاعر مهم رنسانس بر پایه پارادوکس مرگ و زندگی شکل گرفته است. در این اثر در آغاز از توطئه شیطان برای برهم زدن نظم بهشت پس از شکست و فرو افتادنش در جهنم و همزمان شرایط مقدس و معصومانه آدم و حوا با خبر می شویم. زوج بهشتی آگاهند اگر از میوه درخت علم بخورند مرگ بر آنها مسلط خواهد شد ولی آنها نمی دانند مرگ چیست. با اغواگری از جانب شیطان و بدنبال لغزشی که از آدم و حوا سرزد آنها ناگهان چشمشان بروی حقیقت مرگ باز شد.

...چشم هایشان چه عظیم بروی حقیقت گشوده شد

و اندیشه اشان چه تاریک و سیاه بود؛ معصومیت که مانند پرده نازکی

www.SID.ir

Archive of SID

آنها را از شر و گناه جدا می نمود کنار رفت؛
سربلندی و کرامت نفس و
فضیلت مطلقاً جای خود را به شرمساری و حس گناه دادند.
آدم خود را پوشاند، ولی جامه اش او را عریانتر ساخت.
مثل سامسون پهلوان که از بستر دلیله روسپی برخاست
در حالیکه قدرت خود به عنوان یک پهلوان را از دست داده بود،
آنها مرعوب و از حلیه فضائل عاری بودند.(،دفتر ۸)

این اشاره دارد که زندگی و تن مادی خاستگاه مرگ و نیستی می باشند. آدم به انتظار مرگ مانده بود ولی در عوض زندگی بر روی زمین بهمراه تمامی لذات مربوط به آن و هوسها را یافت. اما این فریبی است که آدم و حوا قادرند آن را تشخیص دهند زیرا آنها میوه درخت علم و آگاهی را چشیده اند. واضح است میلتون به نتیجه گیری ای بسیار شبیه به نتیجه گیری سروانتیس، شکسپیر و مارلو می اندیشد، بدین صورت که مرگ، بودن و همزمان نبودن را به وجود می آورد و آگاهی آدم شامل ترس و اضطراب او از فرو افتادن در منجلاب قدرت مادی از یک سو و عشق او به فضیلت از سوی دیگر، مانند فارماکان افلاطون، جاودانگی را برای او رقم خواهد زد. در طرح میلتون آدم در قالب مسیح و در داستان به صلیب آویخته شدن او نبودن یا راهی را که به جاودانگی منتهی می گردد انتخاب می کند؛ جسم او می میرد تا کلیت انسانی او ادامه پیدا کند.

نتیجه

در کل پارادوکس مرگ و زندگی که انعکاس آن در قرون وسطی در متون آگوستین و قبل از آن در متون افلاطون مشاهده می شود نقش بسیار مهمی در تشکیل رویکردهای ادبی رنسانس بازی می کند. این را می توان ضمن تحلیل

www.SID.ir

Archive of SID

طرحها و ساختارهای داستانی مشهور این دوره شامل **دون کیشوت** ، **هملت**، **دکتر فاستوس** و **بهشت گمشده** و بعلاوه بررسی زمینه های علاقه به این پارادوکس نشان داد. علاقه چهره های رنسانس به این پارادوکس از یک طرف ریشه در فرهنگ و آثار بجای مانده از قرون وسطی و موج اومانیستی دارد و از طرف دیگر نیاز این چهره ها به نشان دادن واکنش به فلسفه سیاسی ماکیاولی این علاقه را در آنان شدت می بخشد. در آثاری که ذکر آنها گذشت مشاهده می کنیم بحث و جدلی بین قهرمان داستان و شخصیت کلیدی ضد آن جریان دارد. برای مثال کاراسکو در **دون کیشوت** می کوشد بدوأ تفکری را که به دون کیشوت معنی می بخشد شکست دهد یا شیطان در اثر میلتون سعی می کند با به انفعال کشاندن حوا ضمن یک بحث عقلی و استدلالی او را به خوردن میوه ممنوعه ترغیب کند. هر چند دون کیشوت، هملت، فاستوس و آدم در برابر حریفانشان عقب نشینی می کنند اما در نهایت خواننده پی به فریبکاری این حریفان یا حداقل اشکال بحث آنان از یک طرف و حقیقت و حقانیت بحث کهن از طرف دیگر می برد. بدین ترتیب استفاده از پارادوکس مرگ و زندگی گذشته از هر چیز دیگری می تواند نشاندهنده شدت و اهمیت واکنش رنسانس به فلسفه سیاسی ماکیاولی باشد.

www.SID.ir

Archive of SID

Bibliography

Augustine. (1980). The City of God. Trans. & ed. Phillip Schaff
New York: The Christian Literature Publishing Company. [on line]. Retrieved December, 2005. Available: http://ccel.org/fathers/NPNF102/c1.10.htm

Eliot, T. S. (1920). "Hamlet and His Problem." The Sacred Wood: Essays on Poetry and Criticism. London: Methune. [on line]. Retrieved Jan., 2006. Available: Bartleby.com, www.bartleby.com/200/.

Holloway, Clark J. (1999). "Preface, 1765." Samuel Johnson's Shakespeare". Shakespeare Page. [on line]. Retrieved Jan., 2006. Available: http://home.comcast.net/~cjh5801/Shakespearejohnsonpreface.htm

Machiavelli, Nicola. (1992). The Prince. Trans. & ed. W. K. Marriott Dominic Baker Smith.
New York: Random House.

Marius, Richard Ed. (1957). "More, Sir Thomas." Encyclopedia Britannica. . [on line].
Retrieved Jan., 2006. Available: http://oregonstate.edu/instruct/phl302/philosophers/more.html

www.SID.ir

Archive of SID

Milton, John. (2001). Paradise Lost and Paradise Regained. New York: Signet Classic.

Muscatine, Charles. (1957). "The Knight' Tale." Chaucer and the French Tradition. New York:

Berkeley. 175-190. [on line]. Retrieved Jan., 2006. Available: http://www.courses.fas.harvard.edu/~chaucer/bibliog/musc-kt.htm

O' Donnell, James J. (1983). "Augustine, City of God". [on line]. Retrieved Jan., 2006.

Available: http://ccat.sas.upenn.edu/jod/augustine/civ.html

Plato. (1993). The Last Days of Socrates. London: Harold Tarrant.

Shakespeare, William. (2002). The Complete Sonnets and Poems. Edited by Colin Burrow.

New York: Oxford University Press.

www.SID.ir